

مولانا و سلطان باهو، دو هم فکر پارسی گویان ایران و پاکستان

دکتر عظمیٰ زرین نازیه*

محدثه السادات رضایی**

چکیده:

یکی از مهم ترین زمینه های پیوند ایران و پاکستان، زبان فارسی است که از مهمترین غلقه های فرهنگی در آن دو جامعه وجود بزرگانی است که از یکدیگر متأثر شده و خدمات شایانی در گسترش زبان فارسی انجام داده اند. مولوی بلخی و حضرت سلطان باهو در زمره عرفانی هستند که شعرشان از آبخور تصوف و زبان فاخر فارسی متأثر شده و همین اندیشه های والای عرفانی و انسانی مشترک سبب مانایی اشعار این دو شاعر بزرگ و پیوند آن ها با هم گردیده است. تأثیر پذیری سلطان باهو از اندیشه های مولوی و وجوه اشتراک میان این دو شاعر عارف، زمینه همسگانه مشتاقان و پارسی زبانان این دو کشور را فراهم کرده است. در این جستار به نقش مولانا و سلطان باهو در پیوند و تعامل میان فارسی زبانان ایران و پاکستان پرداخته شده که وجود مفاهیم والای عرفانی و زبان مشترک، سبب استحکام روابط فرهنگی و هم زیستی مسالمت آمیز میان مردمان دو کشور شده است.

واژه های کلیدی: مولانا، سلطان باهو، پارسی زبانان، ایران، پاکستان، شب قاره، مطالب عرفانی.

*عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پنجاب، لاهور- پاکستان
**عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خیام، مشهد- ایران

یکی از زمینه های تعامل و ارتباط میان جوامع بشری وجود فرهنگ و زبان یکسانی است که زمینه ساز وجوه اشتراک میان آن دو می شود. هر چند که در تعالیم انسانی و عرفانی هم دلی از هم زبانی برتر دانسته شده است اما زمانیکه هم دلی با هم زبانی همراه شود زمینه های مشترک میان جوامع بیشتر می شود و از این رهگذر روابط بین المللی میان آن ها استحکام بیشتری پیدا می کند.

“از دیر باز میان مردم درهٔ سند و ناحیهٔ شوش در ایران روابط تجاری و فرهنگی استوار بوده” (رضوی، ۱۳۵۰، ش ۱۱۵) و کشور پاکستان یکی از بزرگترین مراکز نشر و اشاعهٔ زبان و ادبیات فارسی به شماره می رفته است و در بعضی از ادوار تاریخی، دربار گورکانیان هند از دربار ایرانیان گوی سبقت را ربوده اند و مجال سعی برای پرورش ذوق و ایجاد حسن ابتکار و هنر نمایی به وجود آورده اند.

پیشینهٔ دیرینهٔ اشاعهٔ زبان فارسی در پاکستان حاکی از آن است که جغرافیای فرهنگی میان دو کشور، فراتر از آنچه در مخیله بگنجد مرزهای جغرافیایی را در نور دیده و زمینه ساز اتحاد و برادری میان آنها شده است. در این میان بزرگان هر کشور که نمایندگان و میراث داران واقعی آن به شمار می آیند، نقش بسیار مهمی در انتقال این آموزه ها و استحکام روابط میان جوامع دارند. اندیشه های بین الاذهانی متصوفه که از زمان هجویری به زبان فارسی در شبه قاره رواج پیدا می کند در کلام کسانی مانند سلطان باهو ادامه می یابد. در حقیقت آنچه مولانا در ایران کرده است سلطان باهو در شبه قاره ایراد می کند و همین اندیشه های والای میان آن دو است که موجبات تعاملات فرهنگی میان ایران و پاکستان را در عصر حاضر فراهم کرده است.

بحث اصلی

پیوند و اتحاد میان جوامع به زمینه های متفاوت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بستگی دارد که در سطوح متفاوت سبب تعاملات گوناگون آن ها می شود. یکی از مهم ترین علل پیوند میان جوامع، روابط فرهنگی ای است که به شناسایی وجوه مشترک فرهنگ جوامع پردازد و در صد تقویت و گسترش آن ها بر می آید، در این میان ادبیات ارتباط هم سو و تنگاتنگی با فرهنگ دارد و نقشی چشمگیر در ترویج فرهنگ و پویایی آن دارد. در واقع خیمهٔ فرهنگ هر جامعه بر دو عمود زبان و دین استوار است. در بد ورود به یک سرزمین در نخستین نگاه، وجود شاعران مذهبی که در لوای دین طبع آزمایی می کنند شاکله ای از ظاہر آن جامعه را تبیین می کند و نشان می دهد و داده های زبانی هر جامعه نیز حکایت از مکنونات فرهنگی و قومی آن ملت را دارد. در پاکستان به جهت شباهت این دو عمود بر فرازندهٔ خیمهٔ فرهنگی با ایران می توان

تصاویر فرهنگی یکسانی که بر پایه شباهت باد شده به وجود آمده است را بررسی نمود و با ارائه آن به عناصر پیوند دهنده فرهنگ این دو سر زمین افزود.

در اثنای این کلام، از آنجا که ادبیات نسبت به مذهب دور از تعصبات سیاسی و قومی، ملی است سهم خاصی را در این پیوند می تواند ایفا کند. هر چند که ایدئولوژی سلطان باهو و مولانا در دو جغرافیای متفاوت شکل گرفته است اما یکسانی زبان و دین و شاکله های اصلی ذهنی آن ها موجبات پیوند این دو شاعر را به وجود آورده است و اندیشه های والای عرفانی آن ها سبب فرونی مهر و محبت و دیگر دوستی در میان ایرانیان و پاکستانیان شده است. تلاقی ادبیات جوامع متفاوت و یافتن وجوه اشتراک و افتراق آن که “به گونه ای ویژه از پیوند ادبیات و فرهنگ دو یا چند ملت با یکدیگر سخن می گوید و این پیوند از جنبه های متفاوت برای جوامع سودمند است” (گویارد، ۱۳۷۴، ش ۷) می تواند زمینه ساز تعاملات بیشتر جوامع گردد.

شیوه بیان سلطان باهو و جذبه و شور و حالی که در سر تاسر اشعار وی به چشم می خورد بسیار شبیه اشعار مولوی می باشد و متأثر از وی. سلطان باهو و مولوی که هر دو از آبخشور عرفان و تصوف اسلامی سیراب گشته اند، الفاظ وسیع عرفانی را در ظرف محدود شعر گنجانده اند.

از مهمترین اندیشه هایی که جان کلام مولوی و سلطان باهو را نشان می دهد انسان دوستی و مردم خواهی است که از اصول متصوفه به شمار می آید و پی آمد آن اتحاد میان افراد جوامع گوناگون و تقویت پیوند دوستی میان آن ها می شود. به راستی آنچه در مکتب تعالیم عرفانی سخت بدان پایبندند همین موضوع انسان دوستی و هم زیستی مسالمت آمیز آدمیان در کنار یکدیگر است. پیشینه این اندیشه قدمتی بس دیرینه دارد و علاوه بزرگان متصوفه، دانشمندان و متفکران بزرگی نیز همچون تولستوی، گاندی، مارتین لوتر، دزموند توتو، نلسون ماندلا و از حامیان اندیشه دیگر دوستی و هم زیستی مسالمت آمیز به شمار می آیند که تفکرات آن ها هم شبیه همین عقاید بزرگان متصوفه می باشد. صاحب مصباح الهدیه در تبیین نوع دوستی می گویند: “تودد و تألیف از اوصاف شریفه آدمی است و هر چند در نهاد مردم این خلق تمامتر خیز و سعادت در او بیشتر” (کاشانی، ۱۳۲۵، ش ۳۶۳) سعدی شیرازی نیز آدمیان را اعضای یک پیکر می داند که در اصل آفرینش از یک گوهر آفریده شده اند و همواره باید در صلح و آشتی و اتحاد با یکدیگر زیست کنند.

بنی آدم اعضای یک پیکرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضو ها را نماند قرار

تو کر محنت دیگران بی غمی

نشانید که نامت نهند آدمی؟

(سعدی، ۱۳۱۶ ش، ۲۵)

گاندی نیز همه انسان ها را از آن خدا می داند معتقد است دوست داشتن خداوند و دوست داشتن هم نوع یکی است و می گویند: “من به یگانگی مطلق خداوند و به همین جهت به و حدت بشریت اعتقاد دارم- هر چند که بدن های جدا و متعددی داریم اما روح همه مایکی است- اشعه خورشید به هنگام تجزیه و انک سار متعدد و چند رنگ می شود، اما منبع همه آن ها یکی است- به این جهت نمی توانیم حتی از فاسد ترین ارواح هم خود را جدا بشماریم، همچنان که نمی توانیم پیوستگی خود را با پرهیز گارترین آن ها نادیده بگیریم” مهاتما گاندی، ۱۳۶۸ ش: ۲۱۹)

صاحب روضات الجنان در اهمیت توجه به خلق، خطاب به مخاطبش می گویند: “ای فرزند! خود را از کسی- بهتر ندانی بلکه باید که کمتر بدانی و به چشم حقارت به هیچ کس نگاه نکنی که اولیای خدا در میان خلق پوشیده اند- شاید که آن را که کمتر دانی نزد الله سبحانه و تعالی، زیادتیر باشد” (کربلایی تبریزی، ۱۹۲: ۱۳۴۴)- بنا براین در نظر عرفا و بزرگان مردم دوستی در ارتباط کامل با خداشناسی و حق پرستی است- صاحب شرح تعرف می گوید که: “خداوند رضای خویش را با رضای بنده برابر کرده است و چون بنده بداند که رضای حق از وی آنگاه باشد که بنده از او راضی باشد بنا بر این هر چیزی که به وی رسد به آن رضا دهد تا رضای حق بیابد” (مستملی بخاری، ۱۰۰: ۱۳۳۰)- در واقع پیوند عمیقی که میان خداوند و بندگان وجود دارد موجبات آن را فراهم می کند تا هر کس که به وجود خداوند قائل است بنده او را نیز دوست بدارد: “دوست داشتن خدا و دوست داشتن هم نوع یکی است- دوست داشتن دیگری دوست داشتن خدا و دوست داشتن خدا، دوست داشتن دیگر است” (جهانگلو، ۱۴۹: ۱۳۷۸)-

توجه به مردم دوستی و دیگر دوستی تا آن جا اهمیت دارد که شیخ ابو الحسن نوری در وقت مناجات می گفت: “الهی اگر چه ناچار دوزخ را از مردم پر خواهی کرد- قادری بر آن که به من دوزخ و طبقات آن پر کنی و مرا ایشان را به بهشت فرستی” (هجوی، ۱۳۳۶ ش: ۲۴۳)- در نظر اکثر عرفای واقعی انسان و نوع پروری نمودار غایت تواضع و فروتنی است و نشانه ایمان کامل به خدا- از همین منظر است که اهل طریقت درمشی خویش پیوسته با مردم به حسن سلوک رفتار می کرده اند و این را از اهم وظایف خویش می دانسته اند-

در باب شیخ صفی الدین اردبیلی آورده اند که وی در باب خُلق می گفت: “خُلُقِی که با خلق است حسن نیت است با خلق همچو معامله راست کردن و سخن و صحبت راست داشتن و مهم و مصلحت خلق راست کردن و در جزوی و کلی مهمات خلق مشفق بودن و با خلق دست و دل و پیشانی گشاده داشتن” (کربلایی تبریزی، ۱۳۴۴ ش: ۲۶۴). از شیخ ابو اسحق کازرونی روایت کنند که گفت: “عجب نباشد که مرد در گوشه کوه بنشیند و به یاد حق تعالی مشغول شود. مرد آن است که در میان خلق بگوید و بشنود و به کار ایشان قیام کند” (کازرونی، ۱۳۳۳: ۱۹۲).

همچنین از ابو سعید ابوالخیر روایت کنند که خطاب به کسی که می گفت: “فلان کس روی آب راه می رود اعتراض کرد و گفت: سهل است بزغی و صعوه ای نیز بر روی آب می رود. گفتند: که فلان کس در هوا می پرد. گفت: ذغنی و مگسی نیز در هوا پرد. گفتند: فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری برود. شیخ گفت: شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می شود. این چنین چیز ها را قیمتی نیست. مرد آن بود که در میان خلقی بنشیند و بر خیزد و بخسبد و با خلق داد و ستد کند و در آمیزد و یک لحظه از خدای غافل نباشد” (محمد بن منور، ۱۳۴۸ ش: ۲۱۵). ذکر چنین مفاهیمی که در کلام بزرگان ما دیده می شود دال بر توجه آنها به خلق، و حشر و نشر و تعامل با یکدیگر به شمار می رود.

بسیاری از آیات و روایات اسلامی که مورد اعتنای بزرگان دین و عارفان است مبین همین امور هستند. قرآن کریم نیز اخوت و برادری را در بین همه مسلمانان اعلام کرده است: “إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ” (سوره حجرات: آیه ۱۰). با توجه به فلسفه خلقت و آفرینش نخستین می بینیم که پدر و مادر همه بندگان خدا یکی است بنا بر این همه مردم هم خواهر و برادر هستند. در تأیید چنین مفاهیمی روایاتی آمده است که: “المسلمون اخوه” یا “المؤمن اخو المسلم” یا “المؤمن يألف و یولف” (سیوطی، ۱۳۲۱ ش: ۱۷۲). سلوک پیغمبر و بزرگان طریقت نیز همین رفتار پسندیده ای است که با مردم داشته اند.

پیرو اندیشه بین الازلهانی دیگر دوستی و آموزهای بزرگان علم و دین که سر مشتی برای آدمیان به شمار می رود، مولوی و سلطان باهو نیز از این امر مهم غافل نشده اند چنانکه مولوی مردم دوستی و نوع دوستی را عامل اتحاد و دوستی انسان ها می داند و می گوید که نگاه عار، والاتر از اختلاف مذاهب و فرقه هاست و زمینه ساز صلح و دوستی در جهان را همین اندیشه و نگاه والا می داند.

در واقع با پیروی از آموزه های مردم دوستی در نزد عرفا می توان دوستی انسان هایی با آرای و عقاید متفاوت را در کنار هم مشاهده نمود. مولوی آشتی اضعاد در عالم را برای ادامه حیات موجودات امری لازم می داند. او معتقد است که تمام اضعاد در یک نظام هماهنگ به نام کائنات حرکت می کنند.

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی ای با موسی ای در جنگ شد
چون به بی رنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی

(مولوی، ۱۳۸۲، دفتر اول: ۱۱۱)

به باور مولوی، دیگر دوستی مرزهای تفرقه را ویران می کند و همه ذرات هستی را اتحاد می دهد:

منبسط بودیم و یک جوهر هم بی سر و بی پا بدیم آن سر هم
یک گهر بودیم همچون آفتاب بی گره بودیم و صافی همچو آب
چون به صورت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه های کنگره
کنگره و یران کنید از منجیق تا رود فرق از میان آن فریق

(همان، دفتر هفتم: ۳۴)

بنا بر اعتقاد سلطان باهو نیز انسان خدا جوی در گرو خدمت به مردم به وصال معبود می رسد زیرا همه کائنات بارقه لطف الهی هستند و نشانه ای از وی، چنانکه وی می گوید: “بدانکه چون نور احدی از حجله تنهایی وحدت بر مظاهر کثرت اراده فرمود، حسن خود را جلوه به صفایی گرم بازاری نمود. بر شمع جلال کونین بسوزید و نقاب میم احمدی پوشیده، صورت احمدی گرفت و از کثرت جذبات و ارادات، هفت بار بر خود بجنبید و از آن هفت ارواح فقرا، با صفا، فنا فی الله، بقا بالله، محو خیال ذات، همه مغز بی پوست، پیش از آفرینش آدم علیه السلام، هفتاد هزار سال غرق بحر جلال بر شجر مرآة الیقین پیدا شدند به جز ذات حق از ازل تا ابد چیزی ندیدند و ما سوی الله گابی نشنیدند” (سلطان باهو، ۱۹۹۳: ۸) و همه چیز تجلی ذات خداوند است و غیر از او نیست:

به هر حالی جمال الله جویم به هر قالی جمال الله جویم
به جز رویش نبینم هیچ چیزی زشوق جان جمال الله جویم
طریق عشق ما رانیست دیگر به هر ذره جمال الله جویم

فدا شد جسم و جان در ذات یا هو به هستی هم جلال الله جویم
(سلطان باهو، ۱۹۹۱ش: ۱۳۸)

انسان عارف در همه ذرات عالم وجود خداوند را می بیند بنابراین افتراقی بین بندگان خداوند که تجلی ای از وجود وی هستند نمی گذارد و به آدمیان به دیدی نیک و محمود می نگرد.
عرفان سلطان باهو و مولانا عرفانی است که در بطق و متن جامعه جریان دارد و دلیل تعامل و ارتباط تنگاتنگ طبقات جامعه و جوامع با یکدیگر می شود. علاوه بر آن ارتباط دوستداران مولانا در ایران و جهان و سلطان باهو در پاکستان از همین جانشان می گیرد.

جنگ های خلق بهر خوبی است برگ برگی نشان تویی است
خشم های خلق بهر آشتی است دام راحت دایما بی راحتی است
(همان: دفتر سوم، ۳۸۲)

مولوی در کنار پرداختن به جلوه های صلح و آشتی در بخش هایی از مثنوی به جلوه های اخلاق صلح و آشتی نظیر نیکی به خلق و هم نوع دوستی در سر تاسر جهان پرداخته است که سلطان باهو نیز از این امور غافل نبوده است و همین ریزینی و دقت نظر در نزد ادب دوستان موجبات ارتباط فرهنگی ایران و پاکستان را فراهم کرده است.

آنچه از این معانی برداشت می شود حاکی از آن است که توجه به هم نوع، یکی از اصول عمده انسانیت است و همه مردم یک تن واحدند و انسانی که در ارتباط با دیگران نیست از مردم شمرده نمی شود. همین اندیشه های والای عرفانی است که زمینه پیوند انسان ها را در جوامع گوناگون به وجود می آورد و همبستگی و اتحاد میان آنان را تقویت می کند.

با توجه به آنچه در آثار عرفان پیرامون روح بشر دوستی و دیانت انسانی آمده است می توان گفت با توجه به نیاز جامعه عصر، انواع تعلیمات و تلقینات بزرگان و عارفان هر روز بیشتر از پیش اهمیت می یابد؛ خاصه در روزگاری که به قول دکتر یوسفی بشریت در فقر فرهنگی گرفتار است و جهانیان به انسان دوستی و تعاون بین المللی سخت نیازمند است (یوسفی، ۱۳۴۷ش: ۶۳)

ارتباط و تعامل میان انسان ها و هم زیستی مسالمت آمیز در بین آنان، به خصوص در جوامع گوناگونی که با وجود ایدئالوژی متفاوت، از آبشخور زبان مشترک و فرهنگی با اندیشه های والا سیراب می شود. نیاز جامعه امروز است که نشان دهنده اتحاد میان جوامع و دوری از تفرقه است و در این بین وجود کسانی مانند

مولوی و سلطان باهو که هر دو علاوه بر استفاده از زبان شیرین فارسی، از تعالیم والای عرفانی و هم نوع دوستی بهره می برند غنیمتی بس بزرگ به شمار می آید چنانکه در اهمیت این مهم، شاعری می گوید:

دیدی مخلوق را در کار نیست	“هر که گوید دیده ام دیدار نیست
گفته ای بر تر ز این گفتار نیست	گفت باهو هر چه هست از آن اوست
مرز اندر آسمان انکار نیست	آسمان ها رانگر، بی انتهاست
آنچنان کلین قابل انکار نیست	دست ها مان باهم و مامتحدا
بهر از این دژ دگر دیوار نیست	پنجه پنجاب و لطف سند هست
بهر از این دژ دگر دیوار نیست	دست ایران، دست پاکستان بود
هر که این باور نماید خوار نیست	تفرقه سم است در فرهنگ ما
هر که باور نیستش هشیار نیست	بغض دارد خاوری از تفرقه
بر دل ما مسلمین هموار نیست	ای دلاور مردمان جز خیر و داد

نتیجه گیری

در تعاملات بشری، از دیر باز انسان دوستی و محبت به هم نوع امری بین الاذهانی دانسته شده است که آموزه های عرفانی نیز مؤید این نکته است و بر دوری از تفرقه و رسیدن به اتحاد میان جوامع تأکید کرده است. در جوامعی که در لابه لای متون کهن آن شباهت های فکری و فرهنگی بسیاری وجود دارد و از همه مهم تر این شباهت ها بریک زبان واحد گفته شده است استواری ارتباطات قابل ملاحظه ای وجود خواهد داشت. این استواری در دنیای امروز که در عین نزدیکی های مجازی ملل در واقعیت رفتاری افتراق به چشم می خورد یک ارزش انکار نشدنی است و پیدا کردن ریشه های این شباهت ها در لابه لای متون امری ضروری می نماید.

وجود تعالیم عرفانی انسان دوستانه در کلام عرفای بزرگ، زمینه مشابهت اندیشه و پیوند میان آن ها را به وجود آورده است. مولوی و سلطان باهو که از جغرافیای متفاوت (ایران و پاکستان) در سلوک عرفانی مبتنی بر وجد و شوق، طبع آزمایی کرده اند، از آبشخور جغرافیای فرهنگی یکسان، یعنی تعالیم والای انسانی بهره گرفته اند که وجود زبان کهن پارسی در میان آن ها سبب پیوند روز افزون این دو باهم شده است و مولانا و سلطان باهو هم سگاه و محل رسیدن و تلاقی فارسی زبانان ایران و پاکستان را فراهم کرده است.

کتابشناسی منابع:

- قرآن کریم
- الخزاعی النیشابوری، حسین بن علی بن محمد بن احمد، (۱۳۶۵-۱۳۷۵ش). روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن۔ مشہور بہ تفسیر ابوالفتوح رازی۔ تصحیح دکتہ محمد جعفر یا حتی و دکتہ محمد مهدی ناصح۔ ۲۰ جلد۔ مشهد۔ انتشارات بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی۔
- جهانگل۔ رامین (۱۳۷۸ش)، اندیشہ عدم خشونت۔ ترجمہ محمد رضا پارسا یار۔ تهران: نشرنی۔ چاپ اول۔
- رضوی۔ سبط حسن۔ (۱۳۵۰ش)، “سوابق تاریخی و روابط مادی و معنوی ”۔ تأثیر معنوی ایران در پاکستان۔ نشریہ ادارہ اوقاف پنجاب لاہور۔ تالیف: جعفر قاسمی، صص: ۱۱۱۔ ۱۳۳۔
- سعدی، مصلح الدین، (۱۳۱۶ش)، کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، چاپ بروخیم۔
- سلطان باهو، (۱۹۹۳ش)، رسالہ روحی، بہ تحقیق و ترجمہ ذاکر سلطان الطاف علی، لاہور۔
- سمو، (۱۹۹۱ش)، دیوان باهو، بہ تحقیق و ترجمہ ذاکر سلطان الطاف علی، لاہور: ظفر رود، چاپ اول
- سیوطی، (۱۳۲۱ش)، الجامع الصغیر، ج ۲، چاپ مصر۔
- الطاف علی۔ سلطان۔ (۱۳۸۱ش)، احوال و آثار فارسی سلطان باهو (و نظری در افکاری وی)، اسلام آباد: انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان۔
- کازونی، ابواسحق، (۱۳۳۳ش)، فردوس المرشدید فی اسرار الصمدیہ، تصحیح ایرج افشارتہران: مجلس۔
- کاشانیک، عزالدین محمود بن علی، (۱۳۲۵ش)، مصباح الہدایہ و مفتاح الکفایہ، تصحیح جلال الدین ہبایی، تہران، انتشارات کتابخانہ سنایی، چاپ دوم۔
- کربلائی تبریزی، حافظ حسین، (۱۳۴۴ش)، روضات الجنان و جنات الجنان، تصحیح جعفر سلطان القرایی، تہران: بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب۔
- گویارد۔ ام، اچ (۱۳۷۴ش)۔ ادبیات تطبیقی۔ ترجمہ اکبر خان محمدی۔ تہران: پائنگ۔
- محمد بن منور بن سعد بن ابی طاهر ابی سعید میہنی، (۱۳۴۸ش)، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، بہ اہتمام ذبیح اللہ صفا، تہران: امیر کبیر، چاپ دوم۔
- مستملی بخاری، ابو ابراہیم اسماعیل بن عبداللہ، (۱۳۳۰ش)، شرح تعرف، ج سوم، چاپ ہند۔
- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، (۱۳۸۲ش)، مثنوی معنوی، بہ تصحیح رینو لد، نیکلسون، تہران: انتشارات ہر مس، چاپ اول۔

- مہاتما گاندی۔ (۱۳۴۸ش)، ہمہ مردم برادرند ترجمہ محمود تفضلی، امیر کبیر، تہران۔
- ہجویری، ابی الحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی، (۱۳۳۶ش)، بہ اہتمام محمد عباسی، امیر کبیر، تہران۔
- یوسفی، غلامحسین، (۱۳۴۷ش)، “عواطف بشری در ادب فارسی”، نامہ اہل خراسان، کتابفروشی زوار۔